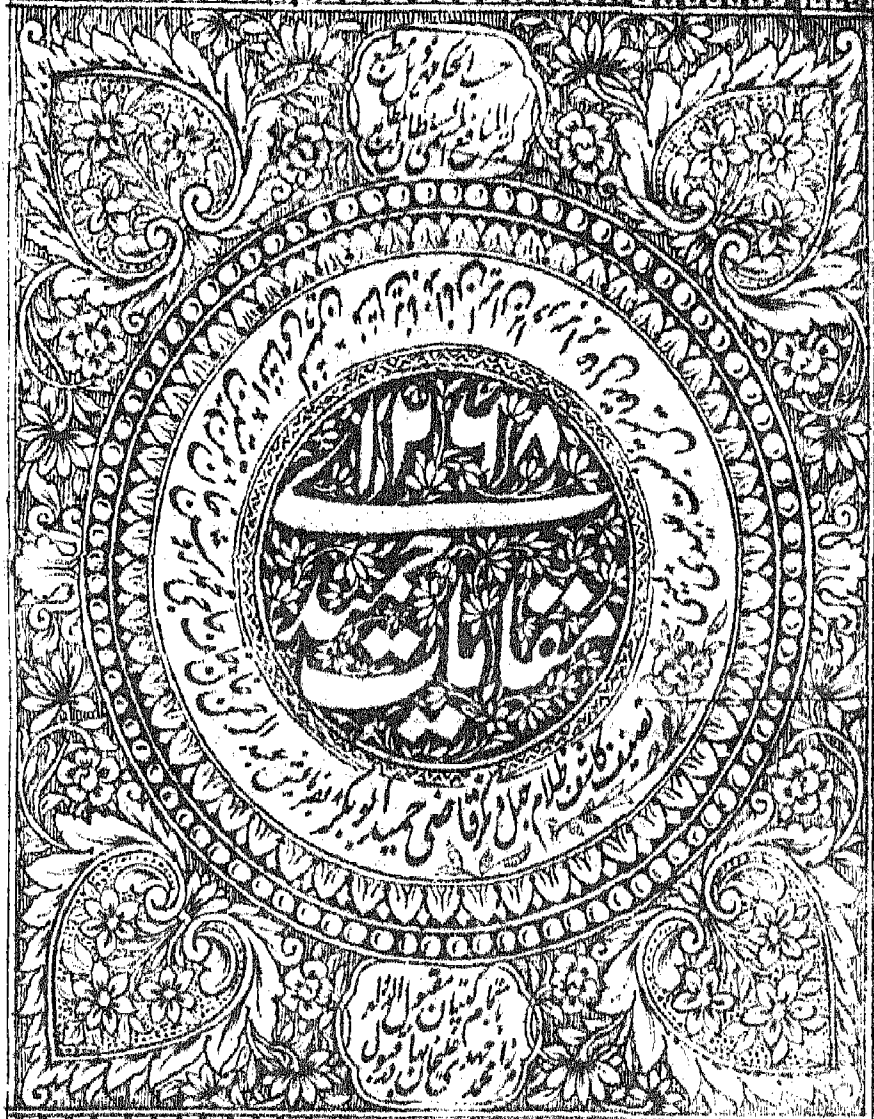


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۵۱ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۲ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۳ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۴ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۵ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۶ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۷ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۸ پیغمبر نبی کے دربار
 ۵۹ پیغمبر نبی کے دربار
 ۶۰ پیغمبر نبی کے دربار

13

أَكْمَلُ لِلَّهِ الَّذِي تَعَرَّفْنَا بِأَعْلَى الْأَوَّلِ سَمْعًا وَعَرَّفْنَا بِالَّذِينَ لَنَا سَمْعًا وَحَسَنًا
 جمیع معنای است که بزرگوار و امارت و انشای استوار و شناسا کردار را بدین گونه گفته اند و این را از کلام
 حَقَائِقِ الْأَحْكَامِ وَعَلَمُنَا دَفَائِقِ الْحَادِلِ وَالْحَرَامِ وَمَنْزِلَنَا مِنْ طَبَقَةِ الْأَعْلَى
 حقیقتهای احکام خود را و آموختن را باریکبای ملال و سحر امار و نیز از امار از گروه چار بایان
 وَخَصَّصْنَا مِنْهَا الْأَلْعَاةَ الَّتِي انْشَأَ فِي الْهَوَاءِ مِنَ الشَّجَبِ أَصْوَابًا
 و خاص کردار باقوسهای جشش و آنکه پیدا کرد در باد موجب است ابر باد
 قَابِلَةً فِي السَّمَاءِ مِنَ الشَّجَبِ أَقْجَا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا وَهَّاجًا وَأَنْزَلَ
 پس آفرید در آسمانها قوسهای رخسهای آتش بد اگر داند آفتاب را چراغ روشن و نور آلود
 مِنَ الْمُعْصِرِ مَاءً تَجَاوَدَ كَرْتِ الْأَفْلَاقِ يُتَدَوَّرُ بِهِ سَارِتُ الْأَمْلاكِ
 از ابر با یکدیگر پدید آمدن آب بر آن بگرد آسمانها بگردانیدن آن و سیر میکند و در میان
 يُتَقَدَّرُ لَهُ الْفَضْلُ وَالْأَفْضَالُ وَالْقُدْرَةُ وَالْكَهَالُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَبِيرُ الْأَعْلَى
 باینها از کردن آن برای او بزرگ کردن بزرگ و وسیع و بزرگی نیست سجد که خدای بزرگ است
 كَسْبُهُ الْأَعْنِ إِيْتْيَابُ وَتَوْمِينُ الْأَعْنِ لِحَدَاتٍ وَتَوَكُّلُ عَلَيْهِ فِي سَمْعٍ وَهَامٍ
 گواهی میدهد بآن که این که از شک باشد که در به پیشوای آن که در پیشگاه او اعتماد کنیم بر او در آن و در حق



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

حکایت کرد و مردوسی که در حضور مجلس مجید بود و در سفر این و هم علم که دوستی از اوقات حکم
 محکات نواب و تحقیات مصائب در عوصات بقیع عزم اجتماع کردم و از اولو الاباب آثار و انصار
 استماع و بین چو اهل طراوت داشت و طیش نه که یکی حلاوتی حذر از بیم سیری در پرده قبری بود و عارفان
 از عوارض انقلاب در حجاب شکایت توارسی در چنین حالتی بوسيله چنین آلتی نگاهار به انقلاب
 آسمانی از ارحمه حالی اقرار یافت و در غم جزیم چنین اتفاق نادر
 فصلی در کمال اصحابی استعدا و در او را حله بی استعدا در نه و فافله بقدری عشق شائق او بود و ایشان
 که حرکت لائق او بود شیب و فراز حجاز و عراق سپردم و منازل شائق از برای اشتیاق پیوسته و فارام
 بر خود حرام کرده و نه اندیشه سکن نه طالب مقام کردم چنانکه شاعر گوید
 باماه هم منازلی با یاد هم گام
 با برهم مشارب با عد هم زمام
 گویا که بهر شربت که آنجور شام
 گیتی و بهر بقعه شدت مرا شرب
 گاهی چون سنگدرد در ریاضت خاک غلطات دوقتی چون خضر در ریاضت آب حیات قتی به سیرت شربت کمال
 بطحای مکه و شیرین طبعیت
 هر روز بهر گوشه و هر دم بهر جای
 هر بی بدر منزلت شربت کمال
 تا که حل صیدی در جمال شربت آید تا گوشه دامن کبری بدست آید و خدای تعالی چون خط شمس کل
 بود و این بخت چون اسمی حاصل چون کیمیا امکان نداشت و چون خفا مکان قطعه
 نقلت لعلی لعلی فزون
 نسف و فدا لاله که جح جح فزون
 و سئل المطایا لاله که لاله شربت کمال
 آرام بر سر این آتش شربت کمال
 و گلدان بود بهار بار کنده نهد آن
 تا بعد از آنکه شربت ساسی شد از چشم و ضرتهای مکالمه شدیم
 حاتم و خائف بشهر طائف رسیدم هم از گرو راه قصد جامع کردم و روی بدان مجامع
 آوردم که از آداب غیبت کی است که در سبزه زب که قدم نمی آخا از مساجد و معابد بادیه
 تا برکات آن تقریب و اصل بروز کار اهل تعریف آید چون از داره بسط بقطره و بسط آدم
 و از کرانه بدیاه رسیدم در مقصوده معجزه جماعتی دیدم پرسیدم که این اجتماع از چه جهت

افان منی عظیم و کاه رفتن ۱۲
 عطا با کسب سینه گلم ۱۳
 عطا با کسب سینه فرشت ۱۴
 عطا با کسب سینه کاه کرده هم سینه ۱۵
 عطا با کسب سینه از پس رانده ۱۶
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۱۷
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۱۸
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۱۹
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۰
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۱
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۲
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۳
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۴
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۵
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۶
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۷
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۸
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۲۹
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۰

عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۱
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۲
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۳
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۴
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۵
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۶
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۷
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۸
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۳۹
 عطا با کسب سینه و سینه هم در آن ۴۰

[illegible]

عظیم الشان
مقامی اور قومی سطح پر
پیشہ ورانہ کمال کا پابند
اللہ تعالیٰ ہمیں ہر
نیک و ناصح اور
مستور و مفسور
ج

عبدالباقی

انتهی ۱۲

۵۲ ابراهیم و اخوان

ادو کسرو اول از بنام

افغان موم ازبان فغان

الحمد لله رب العالمين

4-20

16 May

۱۰۰

از یک طراوت و داد و در تعالی ز نور شفا و جلالت نهاد که هر که درین تزییات و ترکیبات سخن از
عناصرت از عقل فایده بود و هر که حواله این ابداع و اختراع استیلا و عظمت اول کرد در راه دانش
مقتضی بود بلکه عبد ابن ابداع و انشاء و اختراع و افشا بخلق بگویند اشیا دارد و نه خلق اشیا⁺
که طبع از بن خانه بیگانه است و عقل درین اشیا نه دیوار در یک جوی استعدا و عقل و مغز و بر یک شاخ
اجتماع دارد و عقلی را ارات زید و اختراع عمر و لبست بر وجود آنکه که الخلق و الهام
تبارک الله رب العالمین چون گاهی چند را تم و قدری بگذاشتم شرفی میهم ترفع و خلق
مجموع و میری بر بالای بنیر و طبستانی بر سر روی ماه و غور شد و نوی چون کافور غلیظ و شیرین
و خوش بانی چون زبانه آتش به تنی چون شیر غران زبانی چون شیر غران زبانی چون شیر غران زبانی
و در بر این آینه سخن گفت فاعلم و الی آثار رحمة الله کیف فی الاکرام و الی
این بینید بسوی نشانهای محبت خدای عز و جل چگونه زنده بکنند این ابعاد و آن
خلق را گاهی بوجد و میخندد و گاهی بوجد و میگرداند و گاهی این شمع میان بیدار و آسینه
مع بگرداند و گاهی چون برق گریه و خنده در هم می آمیخت و گشت ای مسلمانان خطایه ملکوتین
و آسمان و اعتبار با خلاف مکان زمان فرض شد و گوشت و فانی ملکوت است و ملکوت آسمان
اما در ملاطفت لی اصرار و نظاره این فانی را اعتبار در سر جفایان نماید و الا این غراب نهجوت⁺

این کتاب در صورتی که در دست
 صاحب صورت است در دو جلد تفصیل این
 از آن یک جلد بوجبت و از این نویسی در دو
 اول بوسی عقل اول مراد است از این
 علت اولی اینست که هر دو در ششده
 در ضمیر خود و در او ساکن و عالم
 این کتاب در صورتی که در دست
 صاحب صورت است در دو جلد تفصیل این
 از آن یک جلد بوجبت و از این نویسی در دو
 اول بوسی عقل اول مراد است از این
 علت اولی اینست که هر دو در ششده
 در ضمیر خود و در او ساکن و عالم

و این خواب بر زبان شعر
سند لاکو کلب الدی با نظر
زود در یافت کرده می شود ستاره در سخن
در رشتی آفتاب شده مانند زرمیالی

سنگیت از عمر

[illegible]

۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

عالمی کتب خانہ
پاکستان اسلام آباد

۱۵ مختلف ایچ بی ڈی بیڈ
۱۶ ان کے لئے ہر روز ایک کتاب
۱۷ ایک ہی کتاب کو دو بار پڑھنا

۱۸

آستان
مجلس شورای اسلامی
روزنامه کیهان

شاید که کنج بلبس وصل تو جای	چون کس اگر ز ریت نباشد برکت	بر پای بالیت همچو سوس در صدف
جای که نو عیش آتشش زنده	مان بر و طلالی با اندازت	چنان براسید در وقت حیات
بزدبان بهار است میگوید که سار و سر سفره از که سر تو با قدم پیشش	دشمن تو با لبکم با این خشک که خوشتر	
دارای و ما بچه کشاده نظم	خوابی که شوی هر فلک جای حسن	آنچه بینه و او دست بختی حرمین
اینا در خضوع عرا فرادوان قدر	از رنگش سینه ز داغی حرمین	سوس از او با لیل است و سبک بود
ای دمی که ذاب وای صبری فلک سی روز بوی و فراموش کنی و بیا به بکونی	و خاموش شوی چون	
سین بایش که جز یک قدیم نویم و بد زبانه سخن گویم که سر عشق نهفتی	ست نه گفتنی و بساط و بهر چو	
ست نه نمودنی با نظم	از گفتن سر نو دمان بر بستم	در عشق تو من اگر چه بالا و ستم
یک سر تو از هزار گفتن توان	هر چند بد زبانه جو سوس ستم	بنده شطرا مالالا دهان ساز از
میگوید که نودول این کار زار می زن این بار نه بادی از بارانی و با سببی از جای برای می آید		
و لیکن سنگی نه آبی داری ولیکن تالی نه عاشق باید از باده مستان سنگین بایده رنگین هم در		
عاشق خامی و هم در عشق ناتمامی که چون معشوقان رخ افروخته و گاه چون عاشقان دل سوخته نظم		
سر سوره صورتی و رنگی و نگار	داغ چون عاشقان رخ چون نیل	آنگاه که جمال و حدش می تابا
این رنگ بوی می نیاید بکار	نماید که لیکن نمایانده لطیف ذاتی و لیکن بی نباتی نظم	
چون سلی کوه مار سید بوی	چون دولت تیر ناسته روی	باشی تو بزرگ بود عشق پیرای
نخلت ز تو نیست خوشتر از او گر	چون من باش که شربت دی سپیده ام و ضربت بهمن روی	
شعبه بنور از آتش عشق رخ پر دو دارم و در مایه قراق او جامه که بود		
یک باطن دل در اشتیاق دارم	سیر این مایه فراغت دارم	این جان چنین اگر چه بیکار ش
صد که که روی باطلاقت دارم	نوی چون گل دوزخ مانند عاشق سفاقی نه محبت صادق	
یکسوی دل و یکسوی دایره یک خطا هر دگر بزرگ رنگ می نماید و من ز می آید اگر زو و فاس		
معشوقان جوئی رخ زرد عاشقان پیش آرد اگر نیاز عاشقان طلبی حاضر لعل معشوقان پس		
شراب نیاز در قهق نار ریخته و عاشقی و معشوقی بر آسخته نه در معشوقی صاحب جمال نه در عاشقی		
صاحب حال را با عی	چون لاله تنبیه ست بود آمد	یا چون گل دوزخ دور و آمد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۲۵
۱۴ طوطا جس کو درجہ لکھو
۱۵ دماغ بصر والی طوطا
۱۶ قلعہ الضم کی کون کا
۱۷ میرے گھر کی شارب ۱۲
۱۸ خب و عجم سے آتا
۱۹ انشا واکبر کی کون کا
۲۰ شین محبوبہ و خردال علیٰ معنی
۲۱ سر و امل ۱۲

[illegible]

جنت الراح علی مکان یادگار
 جاری شد هوا پاکان غلغله
 حواء الفرات مخی مریض
 حکام کالوا علی المیعاد
 پس گویا آنها بودند بر حدوی مرگ
 چو بنفش از صفاد رسیدن سماع مرک جان را ناختن گرفت و از
 با قوت روان ساقی و شکر شراب قصد نایاب تاج و دوای عفت کرد و خیل بخار
 خمر از کوس بر دوش نقل پیش آن مجلس نقل اخبار و شکر آثار بود و بقل آن مانع روایت اشعار
 و حکایت احراز در حسن تماشا کرده همیشه و از هر فن علم را داشت و در زبان می آمد
 یلتقط من کل روض و یعرف من کل حکا خیل تا رسیدم بوصف انواع ریاضت و
 انواع ریاضت و در هر که بوصف آن سفته اند و غرر که در نیت آن گفته اند و ما هنوز در شکر این نیت
 و در سکر آن حالت بودیم که صدای کلامی بهوشنا رسید و نای سلامی بگوشها آمد چون جاسوس پیشین
 و صاحب لایت چشم حسین پدید پری در زنجی زینت غریب و بیات کزین نخل حلیه زینت تجلی
 مجلوه فلک خلطانی در بر بود خرقه بر شتر شعار و ثار او خلطانی و زار او حلاله و عصاره انسانی ازین
 تضرع و بیان شمع گفت ای سحر مروت و امانی بد و رفوت هل فی ظلال الکودحه و هل فی کوه
 سحرة آبادین سایه ساعنی توان غنوه و درین پایه لطفه توان بود که بر طایفه روح بعضای گران
 نشود و سینه لوح با بنانی مالان نگر و چون این سخن سمع جمع رسید و هر یک از قوم ازین مقام
 بشنیدن زبان بر یک با جابت استعجال کرد و پیر را از حد زیاده اگر کم و احوال موهوبه و باشارتی
 داد و بجنابتی غایت موهوبه گفت بیای و در ای که بساط یک رنگ است باده یک رنگ
 در کوی خرابات سراسی آید
 منعی نبود یا و نشین باش
 پیر و زاده نزل کرد و خود را
 بخود مشغول و با ستران سمع گفت آن جمع می شنیدند و بدیده و زنده و در آن مجمع می نگرید و حلیه سلیقه
 و خورده و خردی بر می چید و در میان یکی از یاران با یکی از همکاران مجارانی میگرد و در وصف
 بهار و لغت از بار سارانی می نمود تا یکی از مظان آن جمع و فقیهان آن شمع با فو که اهل
 این صناعت و صاحب این اصناف بود گفت که من در معنی از گفته و نامی و سفته پیشوا می یاد
 از ثم و هم اکنون یاد آید
 قطع
 لذت عیش در پیش موقوف
 حیلت آن آسمان پر ز نجوم
 دید عقل بر بنش مفتون

جزودوم ۲

سرخ و زرد و سیاه و بنفش	بی سلم نقش او چو بوسه ملون	ماه و مهرش زان که خوش
و آهسته او زان چرخ افزون	پس ان پایه بقوت سرمایه جاصل شکلات و تامل حقیقات او نندو	
و اگر از انظار افکار و نژد بسج	الضامه انما نود و این تعبیه بی تسمیه در میان آمد	
صیفت ان چ ب لبعیت او	نور خسار و لب ان داده	میزان وقت خوشی او پیش
بر دره زرد و دوشب فزون او	راشت بر گونه سیاه لعل	مانده در فوسش اندکی باو

پس بین قطع از ان جمع نوازی و صلی محمد افروز بر عاقل و هر یک از انان این بیات با نخواست
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی بجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین رنی
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المفقلات و المفقلات و المفقلات
 کمانده نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفعل و بعضی مفعل و بعضی مفعل
 از او اسد رفین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک اسد
 و معرفت هر یک اسبای و میرانی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع
 تاجی باید و ازین مع دو اشی فلان خطیب خطباء و صاحب صنعه و الصنعا
 و در عالم علم غل و شی نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع
 استام و بر بنه شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم
 چون بر عهد اللسان و البشیا بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و رفع
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و دهشت آن مقامات

سرخ و زرد و سیاه و بنفش
 و آهسته او زان چرخ افزون
 و اگر از انظار افکار و نژد بسج
 صیفت ان چ ب لبعیت او
 بر دره زرد و دوشب فزون او
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی بجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین رنی
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المفقلات و المفقلات و المفقلات
 کمانده نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفعل و بعضی مفعل و بعضی مفعل
 از او اسد رفین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک اسد
 و معرفت هر یک اسبای و میرانی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع
 تاجی باید و ازین مع دو اشی فلان خطیب خطباء و صاحب صنعه و الصنعا
 و در عالم علم غل و شی نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع
 استام و بر بنه شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم
 چون بر عهد اللسان و البشیا بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و رفع
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و دهشت آن مقامات

سرخ و زرد و سیاه و بنفش
 و آهسته او زان چرخ افزون
 و اگر از انظار افکار و نژد بسج
 صیفت ان چ ب لبعیت او
 بر دره زرد و دوشب فزون او
 و این ابداع و اختراع و اسباب و اشیاء مایه گرفت و از لذت و متانت این قطعه سر با محبت در اند
 ناگاه از ان زاویه آن پیر توانی و خنروشی زبان سنوی بجا و آغاز سخن را برداشت و نهاد گفت
 ای بخور خیرت و بد و دریت این شربت از کدام رودست و این رقص بر کدام سرو و ذخاری مل
 و غار بی گل که دیده است و تو چه بی غم و خروش بی نام که شنیده صبح صادق از غایت
 پدیدت و این قفل عقل انبر کلید بالایی نظم بدین شکر نیل و شیب این سخن برین رنی
 این است که من المعضلات و التسمیات الدائرات و المفقلات و المفقلات و المفقلات
 کمانده نهای و در سینه از کلام شکلات و سیر کنندگان در عالم دو کنندگان و فعل که در شد و پدید که شد
 نظم اطلاق است و شرف درجات بعضی معلوم است و بعضی سهم و بعضی مفعل و بعضی مفعل و بعضی مفعل
 از او اسد رفین خوانند و جنبی است که از او الطرفین گویند و شعر است که از انشا به الاجزا
 و مقاسب الاعضا خوانند و درخت هر یکی کافی است و میان هر یکی مکانی و جویان هر یک اسد
 و معرفت هر یک اسبای و میرانی نه هر که سخن تواند گفت و می تواند گفت و بیشتر از ان بکار
 است که در خدایا کار گرفته است و نمانده و ناگفته است اگر شمارا ازین مع
 تاجی باید و ازین مع دو اشی فلان خطیب خطباء و صاحب صنعه و الصنعا
 و در عالم علم غل و شی نیست و اما فضل بی قطر و شرحی اگر چه امید پیرایه بکارت این مع
 استام و بر بنه شان باشما بخوابم و اگر محکم هر یک کنایه علم و این شمس و بدور البشما نامکم
 چون بر عهد اللسان و البشیا بران جمع این کور بر خوانند و آن در غرر بر اینها بر افشاند و رفع
 درجات هر یک از البصاعت فرجات خود فجل شدند و از هیبت آن حالت و دهشت آن مقامات

۱۰۰ دل خراج داد و در کربلا کشته شد
۱۰۱ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۲ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۳ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۴ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۵ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۶ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۷ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۸ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۰۹ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
۱۱۰ در سال ۱۰۰۰ هجری قمری

وکل کنند خطبه بوال نوال پیش آمد و دست نیاز دراز کرد و فرمود گفت که انعام تمام عادت کرانم نشینند و گرسنه
گرداشتن خرداب نیامی بی بار که شراب بی سکر اشکروا **وَالْبَسْطَ لَنَا هَذَا الْبَطْشَ وَهَذَا إِلَى سَوَاءِ الْقَضَاءِ**
بِرَفْتِ يَسْرَحُ الْغَرَبُ فِي هَذَا الْبُؤْسِ وَالْعَوْنُ فَاطْمِنُوا وَاللَّهُ بِعَلَمِهِ كَمَثَلِ الْفَخْرِ

بسط فرمودی درین محتاجی و در ذروراک و لباس چشم غلای حفظه ابرشما لیک کینه چنانکه لیک کر که در خارج نشانی
چون لیک اجابت و نوز گفتن سخن اخیه در دست فدای است سر و آنچه بر دست برای تو برین جاست لبش
نستبکم گشت و بر عهد عطیه نقد و ثیاب لبش مستمسک شد عصا و زین نهاد و قدم در میدان بیان کشاد بگفت اما
مضلات و مشکلات تاربان اسلمت ضبط و نظم آنها بحاجت از آن که کنات شمس سرود و الفاظ خوشی نهاده
بکار و از خوشبختی که شعر لبید عینی نازایی و جمله شمار جالبی است باز شکل و حاصل ما بسیار است که سنی او
جز با بل بسیار و کثرت افکار توان است چنانکه گفته اند اشعار

بی این در میان صغیر رنگ بو	مایا لعل روی تنی در دهره باش	از عون نگار نیست سید روی
در عمل مصلحتی حادثه که گریه پیش	اگر که ادویه دل است سید سو	و نظم ساز آن است که از دیان

وزبان زبان بیکر و گاه به ایطلس طافان و گاه سرایه نقد صفا فانی بیاض او دریاغن و باد سواغن ویدا
در سینهها و نظر و از آنکه نه از برای هر شود و نه از خانه در زنده روایت او مانع باشد و نه حکایت خاک از آن

بیت
 الم تر ان شیعونی ساء
 وشیعوا لعلک تبکی السید
 آیا منی که بر آنه شیع من ساء کرده ام
 و شیع تو کرد خانه تو مسکون

دید به خل در وی نگر د و قدم تنیز روی سپرد و ازین حسن بسیارست و ازین نوع بسیار محفوظات نیز آن
عبد این است و محفوظات بسیار آن وقت این فکر و تطویل بی طائلست و ثقیل بی فائز که ع
هذا الحدیث قد ذکر الحدیث چیست و ثقیل است که بی معنای نخواستند و بی مصباحی وی یما
این سخن یعنی این است که این حدیث را که در این حدیث است و این حدیث را که در این حدیث است و این حدیث را که در این حدیث است
و ناخوانده و سرطان مراد و سران مستند را که نتواند یکی از آن جمله است که یعنی تنازی نبولسی بی ضم
با احوال دیگر و بهیوی او و هر بران وزن و فافیه و هم دران میزان بی تفاوت و رحمان چون روح الهی

یکمی باشد و از تازی پارسى از بارى ترازى توان مخ اند به نگوشت شمشیر	شیدمى مالی بفكرى حدیثى
همی پذیرد در انابه شود	همی پذیرد از انابه شود
قربت کفایه کند زانیه بفكرى حدیثى	عجبت ز انابه انابه از انابه انابه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

گفت که کان مرا ازین قواد که دزدان کرد چه جای
شهری را می عاظم بکار اندودلی نمیشوند و باور ازین بزرگان
چه ایشان هم که بگویند بیستند و دین بیخوارند و ازین مفتیان
از شهر خوانان که هم محفل شاعران بدان میخوانند و خوش خلق
نمانند و از قهر خان شاهان اراده کرده اند شاعران
و گشت تا وقت در شهر کوی صمد غنایان نظم کار می کرد
نصیب اینی نوزن و شکران را از آن خود را
ای هم و باور است

تاریخ: ۱۳۰۲/۱۲/۱۲

جنہ دوم

4

6

3

0

3

•

بسم الله الرحمن الرحيم

سلطان بزرگ بن خستنی
داد و شد ۱۳
۱۵
کتابخانه ای از وزیرین است
کتابخانه ای در ۱۳۰۰
۱۵۱۶

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

چهارم داده شده ۱۲
 بسیار از وی است
 ۱۶
 غرض و کرم خال غرضش در اسم
 چنان از وی برون فاضل
 ۱۷
 بقوتین سخن گوی و لا تأخ
 ۱۸
 فضل نعمت و ان شاء الله تعالی
 ۱۹
 نیز در این
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲

[illegible]

۵۱. حضرت علی (ع) فرمود: هر که در راه خدا کشته شود، خداوند او را در بهشت خود در میان اهل بیت خود قرار دهد.

٥٥

مجلس شورای عالی

۱۰۰

١٠٠

مجلس شورای ملی
مجلس شورای معتمد

2



10

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

۵۰

۱۱۱

11/11/11

بسم الله الرحمن الرحيم

١٢

نشری و ادبیاتی

کتابخانه عمومی

1

100

1

1

سبح
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

مستحق کم شدن آب و با خلاف هر که هستی و از نشدن آب شدی و جز بخار و بوی سنی کی ایام سوال جواب کردن من

۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

چون آتش چرخ در باد و شعله و شمشیر و عوای بلند آید بر تاس نیکو دیدار شیرین گفتار و سخن میان رخ
گفت آن پیر لاف گوئی گزاف جوی درخت و عوای بسیار شایع است و عرصه گفت و گو می پس
چندین متناوبه صد بس تنگ است و چندین متناوبه که این خر قه ماه تنگ از دانه پیکار و عوای غوغا کار
و از عالم گفتار عالم کرد و از آبی که مضاعفات شاعری صناعت سحر است که از چندین لاف تو ان فرد
و از فرد و او چنان بر صفا تو ان بود که زمان باهر دان برین حلیه شریک انبار اند و پیران با صعبان
کلبه و هم تنگ تاز بس گفت پای بر کاشن مای اعظم این مین عادی عریض انشا و قریض تر انس

و آتش است به آتخانی و در کفر شاعری بوش کار گذارش در نظر
 باز بیدان سر بکجیان بود در هشتم
 در پناه تو دل گیر گشت روز شب
 هر کجا خدایا و باشم آنکه در غلاما
 گاه باشد چشم او در باجهما بخورد
 گاه باشد پای او بر زلفها سی سیم نام

عجبت آن عشق و کوه کوه خانه خاص است ز نام
 خوش بینی و مقیم فراد و دیگر بدیدام
 هر کجا دیدار او باشد خجل و بیضیا
 نیست او در کشتن اندر ملت از جرمی ام
 در قیون انقاع او در صنوف فایده

[illegible]

<p>ن صیت چو زخاره عیان نشد چو برین ست و نمانید چو کو نظرده آزاد و نند و بری اوج م آتش و عجب آب اجزاش مک</p>	<p>محاسن می راسته و نرم مر دوست گمراش و سرمایا و سب گمراش می پولاد و نند و بری اوج هم طاعت خورشید سهرت و افان</p>	<p>نابنده چو ماه و درخشند چو خورشید روزست و زخاره و پیر اندا و شب نساخته از آتش و از آب و لیکن خورشید و دست که دارد خاک و شب</p>
<p>من کفیت یا قوم قد شغلک الواعی الحدال واعی الحدال</p>	<p>الحمد لله اعز الحدال واعی الحدال</p>	<p>الحمد لله اعز الحدال واعی الحدال</p>

خط کند بولی مکار و خردگار نماید و آنچه دارد از بند بستر درین بستر بکشاید و اوی این حکایت
ن کار منظره بدین حد رسید و چون جز محاوره بدین بستر نیکو گفتیم چه گوی در دنیای مرد و زن

[illegible]

۲۰
 لا یسئلکم احد شیئاً
 وذلک بعد ما کنتم فی کفرا
 فیکون منکم من یسئلکم
 فی الذل وذلک منکم من
 یسئلکم فی الذل وذلک منکم

گفتنی برای آنست که

بسم الله الرحمن الرحيم

بیماری از دست بپوشد
باید دانست

چون رخساره مشغوفان گفتم چون دل تمیسان بنگین و چون بان عاشقان شیلا و طمره مشغوفان رخساره
بشد و نواخت و بر نواخت انداخت و برار تجال الرین آیات درین جزیر پر از خست و نواخت

ای آفتاب طلعت دایمی شتری محل
که خازن زمین گلی درت میل
ز دست باد فلق زمین ایامه است
وصل تو پیش بخیر اگر در چون میل
زیبا لعل نهاده تر خواهی از هر رنگ
امروز مراست در آفاق عقد و حل
روی تو در تیره من کرد و ز نور
بیرون شود بسعی تو از کار خال
پو یار نیست تا جود خواص در بچار
شاه خطاب کرده ترا صاحب حل
گر بستر آتش که چادرست بر آست
نورست بسند اهل هزار ایامه اهل
بکسو شود بهو تو از اهل افتور
جویان است طالب صیاد در ظلم
چون در او این سخن مباد و نه در

و ادو بر سر نهاد و زبان بدعا و شایگان و انگشتم چه گوی در روی تو هر گاه که در روی تو دیگر می بینم که او را با دلضم
و چنانکه در حش کروی فم کنی بدید و بخندید و چون گل انگشت و بر دیدم این ایات گفت غزل

ای طاعت تو کس ترا صحت عمل	و محبت تو بغایت دوستی نیکوئی بد	احباب از مهر تو از تکیه گرفتار
ز ما در از عشق تو بایکدگر جمل	تر شد در اتوئی بهو اساتق قضا	مخلوق اتوئی بهوین مهر اجل
دل بند بی ثباتی و محسوس شوم بی	محبوبت یانی و مرغ و سبب نذل	در چشم امل و دانش و در دست امل علم
بی ذوق همچو باد می چون خاک در محراب	سحر و املها بشنود ز باغ و صلب	سبحو تعالی جلالت و جلال

چون که فضل و شبنم گویند آنچه در وی بود بروی اندختم و جامی سیر داختم و بعد از آن بسیار دیدیم
در گرد او ز سید م⁺ رباب ع

الْقَامَةُ الْكَامِلَةُ فِي الصُّوفِ

حکایت کرد مراد دوستی که در سر و قامتی است در سر صفائی که وقتی از اقسام مرتب نفسانی از مراد
 سناصب الهی چون دولت برکت ششم و بلاغت یافتم و از خواندن قرآن مجید و فراغت از علم سالان و غیر
 معلوم صحتی و قوافل آدم و از ختمه ایجاد حرف بدقترسات الف سیدم و از کلام ربانی شمع سنان نقل
 ربانی که کامل بود در صناعت و بصاعتی که در بود در برایت و بلاغت خلاصه ششم اشعاع
 اعنقت الیاد شهر شهر قوین عین من الفکار توحي اعنق النیل و طبع غنیر
 ای ملاقات کردم شهریار ماه باه برشتران سید زمین آن که گاه تیز و ملاقات کردش نبود در ماه من بگری

مجروح و دوستانه ای خوانی کردن ای خدایا
 زین سنانی آردنت بزرگ «ع» تو خج که گشت
 بایر دانت که لفظ غزل که در اصل بکون دست
 و بیجا سخن که بسته شده شاید که اسم از نظر
 شاعران باشد و چنانچه سخن را ساکنان ازین
 اکثر کرده است ساکن خواندن سخن که بسته شده باشد
 ۱۱۴۱ در الاهی غامی در اونی داننده
 بسوی انضا کما پیش از دغلی را اونی بسب
 نویس با سوسی است یعنی ادبی کما است و در ادراک
 ۱۱۴۲ سبیل فیض برای تو نور و رخ منو صفا نام است

از اسرار حقیم شکرست
ببین مملکتی نشین شران سید اراغ
خانی شکر فراق کعبات

در کعبه بود ۱۲
براعت بیست و پنج موعده در این موعده
و فوئالی گنجی که شستن از آن درون فضل است
و بیایم صبحی و روزا علم بیست و یک علم
و از آنکه بجز خود آن نیست بیست و یک
و صاحب سر در آن است
و شستن آن است

در بیان فضیلت این کتاب و در بیان آنکه هر کس که این کتاب را بخواند...

فانما الشعر الحسن في الكلام	فقدت للنفس بعد في الطلب	حسنا يصي مثل سحر
نفس بزرگ حد کرده و شعر در...	در کس تر بر این حد کرده و شعر در...	نفس بزرگ حد کرده و شعر در...
لا اعتبار بمجد و قد مضى	اجتهد في طلب الجود	و قوة العين للطلاب دمية
در هیچ بجا که در اندک ششدر...	هر گاه که نهد جود و کمال	و کس تر بر این حد کرده و شعر در...
و جند في البحر معي ليس في	فوق لنا صيب فضل الوظف	فقطر لادب الموقر كايا
یا ای در شرب این معنی گرفت...	بالای در شرب این معنی گرفت...	یا ای در شرب این معنی گرفت...
نور و زعفران کجاست	بر ساطع شرف طرب کند	بر کوه و دراد طلب کند
که زمانه ترا ادب کند	ادب سحر گرت می باید	انکه در دیده ظل شب کند
و نیز شنوده بودم که بر بود که نیاز به تعریف دارد و بدتر نماند...	و نیز شنوده بودم که بر بود که نیاز به تعریف دارد و بدتر نماند...	و نیز شنوده بودم که بر بود که نیاز به تعریف دارد و بدتر نماند...
من ليس بيكينة ناعمة	خاتم عقباة مستداه	يضحك من حاله عدا
نمای احسام آن اعداؤن را	بسی و زخمی در زینت بوی بود	نخندد در حال آنکس دشمنان او
من لم يودبه والداه	من لم يودبه والداه	ادب و کما عادات شبها
آن که در ادب نیاورد پدر و مادر	آن که در ادب نیاورد پدر و مادر	آن که در ادب نیاورد پدر و مادر
و ازین نتیجه می بر سویم زینت این خرم نهادم و تو قدم زین مقام بر و تو هم این مقام را...	و ازین نتیجه می بر سویم زینت این خرم نهادم و تو قدم زین مقام بر و تو هم این مقام را...	و ازین نتیجه می بر سویم زینت این خرم نهادم و تو قدم زین مقام بر و تو هم این مقام را...
را نشاید در این متاع ذخیره قیامت انبیا که در جاهل و جاهل با این علوم شب نیست و درین...	را نشاید در این متاع ذخیره قیامت انبیا که در جاهل و جاهل با این علوم شب نیست و درین...	را نشاید در این متاع ذخیره قیامت انبیا که در جاهل و جاهل با این علوم شب نیست و درین...
این خانه خانه خردمند است	این خانه خانه خردمند است	این خانه خانه خردمند است
نتیجه صانع زواری است ترکیب الهی که در طبیعت و امر و نواهیست...	نتیجه صانع زواری است ترکیب الهی که در طبیعت و امر و نواهیست...	نتیجه صانع زواری است ترکیب الهی که در طبیعت و امر و نواهیست...
بدان بنیاد و کما حافظ بارق است کرمی...	بدان بنیاد و کما حافظ بارق است کرمی...	بدان بنیاد و کما حافظ بارق است کرمی...
شعرا و دانشمندان انساب بنی فطان و بنی شایان علی...	شعرا و دانشمندان انساب بنی فطان و بنی شایان علی...	شعرا و دانشمندان انساب بنی فطان و بنی شایان علی...
است عجب و در رفیع و در رفیع و در رفیع و در رفیع...	است عجب و در رفیع و در رفیع و در رفیع و در رفیع...	است عجب و در رفیع و در رفیع و در رفیع و در رفیع...
فی العلم بسنگی نیاورد و بر محاکم الزام چون فی الفضل بس زنگی نیاورد و چون عالم علم گشتی...	فی العلم بسنگی نیاورد و بر محاکم الزام چون فی الفضل بس زنگی نیاورد و چون عالم علم گشتی...	فی العلم بسنگی نیاورد و بر محاکم الزام چون فی الفضل بس زنگی نیاورد و چون عالم علم گشتی...
عوض خوشی و قدم جمالت در کوی سعادت نهادی...	عوض خوشی و قدم جمالت در کوی سعادت نهادی...	عوض خوشی و قدم جمالت در کوی سعادت نهادی...

از این مثنوی ای که در بیان آنکه هر کس که این کتاب را بخواند...

در بیان فضیلت این کتاب و در بیان آنکه هر کس که این کتاب را بخواند...

۱۲
 به خدا و خود و گیتی اگر از تو بخواهیم خلق
 طوطی شکر علی بهمانی شیرین و خوش
 موداد و بدوش هیچ بی نولان و دروغ
 دیوانی بی موداد این خند و خند
 به دولت دولت دولت که در دود و آغوش
 به شمع سواد در دست
 به نعلین صاف و صاف
 به نعلین صاف و صاف

آرامی گزینی غزل

ای آنکه چون روزاف جاوید بسا
که در باب رصف سکر افغانی
چون آفتاب خرقه پیر کشم ز نور
نودر امید آنکه زایم در افغانی

اولی کہ یہ شکوفہ بھی عبیر آگے
کہ دلبہرہی حسن در طرۃ آگے
بہ خرقہ دولت خودم ریسر آگے
میں تپتی و نشتر اس گفت و گو

کروم ان سب دجوی چون وزی چید بودم عنکبوت مار بر درو دیوار این حدیث بنده و چون

فلاح من المصنفين

مدادی خبر داد که صاحب طبعی

و در پیش و پس از هر کس توسل و استعاضه است و صاحبنا هم وزیر ارباب قدم او مشغول اند
در بیان آن اقبال و قبول من خبر بدید گردان راه بر فقه و آغوش زارم حاجتکم و چون بهمه خوا

قدم آمدش بنالقا و مرسل شد و آشنائی آن استانه مرا حکم دو چرخ درادران حلقه راه کردم و از

و انان بنوب از سر قاف جسم خاسته و ملازم هم و زخم کاسته روح حیرت زده را که غفلت از دنیا

ان انکند و صوفیان لایت و خرقه پوشان ناحیت بعضی از نوسوی خدمت بر زمین نهادند و خود

نمی نام بر گذشت و ز حجت نظر گیران گشت و آنچه چون در دلو بدید شد از قاع نمود
شفا فکای دین از مصوفان را ز جود آواز از جسمه آید و بخت بدید شد که گشت و شد

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من أحببنا أهل البيت أحببنا الله. **باب في فضل آل البيت**

ایک ایسی حج ملاقات و سقاہتی

۱۰۰

و بخت خدای جل و علا که در این عالم دوستان را می یابد و دشمنان را می شناسد و هر کس را که خواهد از میان ایشان براندازد و هر کس را که خواهد از ایشان جدا کند و هر کس را که خواهد از ایشان جدا کند و هر کس را که خواهد از ایشان جدا کند

7

[illegible]

۵۹
 غایت سلطان و خدا را در این دنیا
 هیچ یار ندارد بجز که خدا را در این دنیا
 خیر نفع هم در میان غایت
 آفرای احدی نیست در این دنیا
 و در این دنیا
 و در این دنیا
 و در این دنیا

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس عالی

فون برادر فون فالنبرگ
"فون فالنبرگ"

۵۴

۵۰

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكرام
أزواج الأنبياء

عبدالمجید

1

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

شاه کو بهم می آید و او را در میان خدایان و پادشاهان
 خدای عالم به هم آورده اند و او را در میان خدایان و پادشاهان
 شاه کو بهم می آید و او را در میان خدایان و پادشاهان
 خدای عالم به هم آورده اند و او را در میان خدایان و پادشاهان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۴۰۰

مجلس

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

مجلس

1990

19



100



توان گفت باور از این که...

از زمان که خداوند...

و این بود که...

نصف بطایعی...

تاریکی...

تاریکی...

حدیث است باجهت کو تاوه قیمی نباید گفت و آنچه را از این قصه است باجهت توفیر ده می توان گفت چون
مطلع این مقال به حد کمال سبک تمهید به هم رسید و این سرکش و سرکش است بهی دیگر
است اگر و سوزی بود و بگویم که کم شده است از آنچه می گفت مانده نهاده است و درسی که بهی
ای بر طریقت و در نهی حقیقت معنی نفس و غنا و استیلا و انبساط که از ان نشاط حاصل شود محفل
چیت و مختار و حق آن کست گفت ای کودک راه بدانکه نفس قالب رغبت مرغ دل است و بر
و به طایفه حرکت و سکون فانیات بر اندازه حالت قلب و آن فی حیات لک کس لیس من کما
که قلب هرگاه طایر روح محیط و نفس الهی مشتاق بود در پر از فضایی عالم علوی گرد و در خط اسباب
و حرکت آید سکون نفس بخشش او و حرکت افتد کو تاوه نظر ان عالم صورت پذیر اندک این حرکت
اختیار است و آن جنبش ارادی و داند اندک لرزه مرعش بخوابست او می زاید و حرکت مضر و
بی ارادت آدمی آید اگر تشنگی کوه و گل بجای حلاجل و سلاسل در گردن وی است نداشت حرکت
باز نه استند شعر

و القلب یضع الا هو کما یضع
و القلب یضع الا هو کما یضع

هر چنان سائلان بد عا و شایکند و در خدمت بجزمت بسته و گفتم ای از روح بایسته تر و از فکر
شایسته تر این نامعلوم را بهر شناسم و این محل نیز بهر چه باشد اگر این کس به کافی گردد و این است
عنوانی شود و بهر گفت ای سپرد و حال کشاده است و خوان افصال نهاد و گفتم مرا از راز اباحت سماع خبری
و از شجره علم درین سنی شری بر چو این سخن شنید و بر جوید و بزرگوار گفت ای غایت ملک نهایت توحی انعم
به ایست تا بهر حد ولایت صد بهر از فرنگ است این سخن بر حد قدرت و این است و این بر اندازه سلاسل و در
درگاه سماع توحی و در عالم سماع توحی هر بالای کو تاوه بدین در و درگاه نرسد و گوش بهر بهوش این
قوله تعالی اللهم عن السمع معز و لون شعر

قوله تعالی اللهم عن السمع معز و لون شعر

چند برسی رحمت مر و ارید
کس را آداب بندگی بناموضه آنجا که پیش از غالب و شایع نظری و احوال خطاب الکسب و یکتا لغیر
شمع آن خلوتخانه جز سماع نوز و خستن خطاب ازین مقام استماع بی آلت رسید و از خجاست که سماع را به
بهر ترجیح است و این خطاب نص صریح قوله تعالی و کان الله سميعا کثیرا و توفیر ده که هر چه ضرور
این ظاهر است

این ظاهر است

تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...

تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...

تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...
تاریکی...

Dr

۵۴
 حضرت امام رضا (ع) فرمودند که هر کس در راه حق
 کلام الله و حدیث نبوی را بگوید و یا در راه حق

تعلیمی اینجی از کلام امام
زی

منقول و سمجست
اردی کردن کرسی

مفتی محمد امجد علی صاحب دیوبند

مکتوبات فیضی

عبد السلام محمد صالح

بنی ابرہہ بنی مالک بنی
بنی مالک بنی مالک بنی

فلسطين بغداد ام بسين
مكتبات

مجلس شورای ملی

7

باب پنجم در بیان قیاسیه و تفسیری
اگر اولی قیاسی باشد و ثانی مستقیم نیست که تو بزوا امدی و بر زبان را امدی پس
توحید موجدان را بر تعلیه موجدان هیچ وجهی نیست بلکه در بیان اصول و مبدء و این سخن از زوائد و نقص است
و از برای تأییدی و از برای تسلط بری سافت بسیار است و مخالفت بین شما سوالی که کرده این بیان
آن نیست و حکمی که پدید این بر آن آن بی و تو سوال تراکت معرفت کرده اند از حالت معرفت
و هرگاه که سوال تراکت معرفت رد و لا بد بیان آن شغول نماید شد در بیان است آنست که گفته شد
که حق تعالی معرفت هر جز را آلتی آفریده است موضوع و موضوع مراد آن استخیر را که هر یک یک و عاقل و کسب
و فاعلی است و انبوه که فاعل بی است علم بی علت است تا که و تعالی چنانکه میفرموده است
و الله اعلم بینه اهل الایدی بعینه بالقدوس و کماله ^{این عبارت تعالی} اما چون از عالم بسیار به دلالت است تعالی بی آنکه در آن
آنچه است بی جارب خانه ندانند و تفاسیر این فیان بی ظاهر نگارند و گفت که بی است معلوم
درین عالم شنوای ندیدم و بی ادوات بیانی و در گیتی بیانی ندیدم و تا حکیم قادر استی که هر یک از
سینه شصت و اندیشه از آن خوب و در چهار کسوت مختلف معولف قابل باطناب اعتصاب
در نیم است و عروق زرد وی جاری کرد و که اندام از خون بی آنکه در غیب نقیب علم و فهم و انوار و در
کسوت جلدر که فلان خلق نیست و بی پوشیده جلالت کبریا که در و نه هزار دست بیانه و یکی از این
الآت مصنوع و آدات مصنوع است که است عصاب و طو و سلاسل اغلال مقید و مسدود
با و خانه بر سر او که با دوار که مرکب صواب است بخو و میکشد و چشمه و بایان و که مفهوم مستمع و روشنی
مجمع گرد و تا از انجا باز بلوح حافظ رسد که این سخن یا دیگر در و نگاه دارد و هم برین مثال و در همه
جوانح و عضا و اعضاء اجزایش چون کار بی علم و معرفت دریافت است مقدس لم یزل لکمال
رسیده آلتی می بایست که مرکب از این عناصر و جوهرات مرکب است جوهر مرکب را
او را که نتوان کرد چون ذات منزله باری مرکب است و در این جوهر مرتب جز بآلتی که بی این سلاط
در عالم سلاط بر روشنی یافته بودی است بی آلتی عقلی و در هر که بتدبیر و این فلاح بر پست و این
ملاک بر جای و فرمود که میسار صدق میزان عقل و سلاط یعین معرفت باشد و در هر زمینه خود را
بطریق شاه و معاینه بر دیده جمال و سلاط عینه کن که بطریق ضرورت این قالب صورت
وجودی باید و آن حکیم و سمیع و علیم و دان و توانا است پس این است منزله باید از صفات محال و نفوذ ناقص
او صفت ۱۱

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

7

١٥٠

نسخه خطی

٥٠

۱۳۵۷

مجلس

کتابخانه عمومی

۵۵
 ماسک کربلایه
 یقیناً
 بود که در میان
 او را چکار و در
 ماسک کربلایه
 یقیناً
 بود که در میان
 او را چکار و در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مردا کی دولت

مجلس شورای اسلامی
روزنامه (کامران)

دینار

۵۹

ان دهم و سال هجده سی و اندوه گریه

شده

و این طریق دین و مسلک رفیق خرمی به فعلی نرانی توان داشت که در هر صلاح و فساد و تعزین و ایجاب
و تخلیق و ایجاد و است و اگر تقویم او در دست ابراهیم علیه السلام نبودی از غلط انگاران راه نبی
آفتاب دماه بارگاه طول و عرض این وجهی و وجهی لایق طهارت السموات و الارض بود
و خطاب را برای این دعوی که سرایت بر حق تعالی بودی و پس از خطاب این لاف که
گوشت شفاء ما از ددت یقیناً برسدیدی و اگر صد نفر شمع در دست جمع نمی در
مضان این ظلمات و حقائق این طلسمات و حقائق این غلوات را بهیروی نتواند کرد و قدیمی بر لفظ صواب
تواند نماند و نیز معلوم است که سمع محل خلافت و محل حکم ثمره دارد که پرورشش در وی می یابد و محمل
ثمره و سبب ثمره است و او را حکم شجره بوده و از شجره و ثمره و فرق بسیار است تفاوت بشماره این شجره
رفیق است و از حضرت سر سینه خرمی که آن طاهران را بدو دست است لفظ و از سر

فكيف يرى مقادير النعم
هل اكتشت من هذا شيئاً
بشكوكه بينه انوار الاستدراك
بشكوكه بينه انوار الاستدراك

هذه قصرت في طلب العلم

عن سان شيخ موسى وداود بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن الحسين

درست محترم، مسعود، و خدیو محمد، و نانا اسد خان، بهوت و اکبر شاه، محبت و فرات

بسم الله الرحمن الرحيم

بجای خودی و درستی البانیل پیرسی بر جاس و در سن ایستاد و در دهنی و در سر

پای سر در سردرد و خون سیم حجر گاه در فراز و سبب ابرام و بدست و نظرم در بنوا و وفای

و تانید و بعد از آن بسیار است تا قسم الصدربارک ایانتم ریای

المقامة العاشرة في الوعظ

کلات کو درآمد ہو کر دس سو بارہ ہزار روپے وصول کیا جس سے ان کے لئے ایک عمارت بنائی گئی۔

هذا هو الكتاب الذي كتبه في سنة ١٢٠٠

وہی ہے جس نے ان کو یہ سچا ہوا علم عطا کیا کہ وہ اپنے آپ کو بڑے آدمی سمجھتے تھے۔

وولاد مشهور واداره حاله

در اینجا به این نکته می‌پردازیم که در این کتاب، در هر فصل، ابتدا یک متن فارسی و سپس یک متن عربی درج شده است. این متن‌ها به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که به خواننده کمک کند تا با مفاهیم و اصطلاحات مربوط به این موضوع آشنا شود. در ادامه، به بررسی این متن‌ها و توضیح آن‌ها خواهیم پرداخت.

[illegible]

۱۰۰

سم ۱۰

بہن شہزادہ حسن علی شاہ

[illegible][illegible]

<p>فما و مدارات علی مطهر بود و ابر بریده از جمال بنور سبحان این چارگل انفصال کم چنانکه بادقت آن بوی در گنج و بازقت و بوی در میان نیاید و اگر نیز منبر و عوی برتر نم و بر سر هر عوی دو وافر نم و آنم و تو انتم فحج العظم طایفه طاعی و القوس بیدار ای شست بظلم بی و انشای جباری انصورت عذر که یاد ایدم باز بظلم در ای چهره زربای او را یکجا بکم بن و تاج و دو وافر و دو تاج بنظر اربابان نماز و بظلم و دست و دست اینست قطعه</p>	<p>اذا اخاف من حد لا یجی فبان من القوم حتی اطمان علی قول النعمان یقضی الصلوة فبان من القوم حتی اطمان علی قول النعمان یقضی الصلوة</p>	<p>هرگاه از ترس کسی از حد شایسته و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>
<p>بر قول ابی صفیه خدا کند نماز را یعوذ علی حاله و استقر باز کرد و بر حال خود بنیابت ماند</p>	<p>پس گفت این فی قول کریم بهر ضعیفتر مسجد و را جدا کند زیرا که نزد این و ایش محالست او هم بران نماز کرد و در بنا کند</p>	<p>چون در نماز صدقانی کاوند و را باید که آن نماز سرانجام کند پس از بر و ایت بود بپشت</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>
<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>
<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>
<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>
<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>	<p>و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر و عذر محمد کذا و استقر</p>

در وقت که از آن زمانه است ۱۱
 غمزدار این سخن حلاوت سکون
 دل بخورای حلاوت شوق یافت نموده زن
 دنام مستور شود و است ۱۱
 در این حال در خواب دیدم که هموزان
 بیست و هفت پوشیدنی ۱۱
 ای خیزد و نمود بیست و نه زرد نام بود و خوش
 خانه هاجان است که بر زینت این باز
 بانی در آنگاه که یک شب یکدیگر می نماند
 ششپایی لقب با هم شکر دارم
 ای خیزد چو که ششپایی غلبه است و دارم
 بانی در وقت که غمزدار می بود و خوش
 است و در وقت که غمزدار می بود و خوش

۱۶
 آید و در روز شنبه بیستم
 از جمعه نماز که وقت است
 از او اجتناب نماید
 غرض از اینست که چون
 نماز را در روز جمعه
 در روز چهارشنبه و پنجشنبه
 نماز تمام و نماز کمال است
 و اگر کسی آن را نیت کرد
 نماز کمالی وقت شد و نماز
 اعیان و دلیل خصلت است
 فایده

[illegible]

درون نمازی بجای نماز بر جای
 در خواندن پنج نماز بر جای
 فوت شد و دست بجای
 خواب بود و حاضر
 نماز را فراموش
 نماز
 چهار رکعت خواب
 غم خواب باشد فایده
 بعد دو رکعت و سومی بعد سه رکعت
 بعد چهار رکعت چرا که اگر نماز فوت شد
 فایده اخره از دست زود فایده
 طوطی فتح علی علیه و آله
 دال علیه معنی که ۱۲
 ۵۳ ۵۴

ج بالضم ۲۲ ص ۱۷۱
 یعنی تاوان و بختن و غم
 یعنی جوین و خدای عالم
 ۵۵ سفرم فخرم و سکون
 و استوار شدن درین
 یعنی استادن برجا
 الاطم اسلم غافل از سوس
 یا باز و سوس و بختن

از بنفازه بدروازه رسیدیم و از درشتان با سواق آدم خود در شربت آن شهر مشهور و خطه محمول نظار
کردیم گفتم سجان امده اینست هوامی بدین لطیفی و تربیتی بدین لطیفی این بقعه بدین بنیاد
و شربت فکر و وضه است از ریاض نهشت و در جریب و دشت آن حیامن و ریاض و از بار
بماندم و ایند شتم که در قصا و بر از تنگ و تامل زبانی و رنگ و رخسان شجره طوی نظار و یکم قطع

<p>سینه کجاست فی الحسن طبعه شانه از آبست در حسن پاکیزه گاه خنده و گاه غم گویا آن خار و رست که در گرفته شد و بخت</p>	<p>اعصاب انحراف ما مشیه الورد شانه های درختان آن نقش برگ است نسیم غمزه ها مسک و ترجمه هوای درخت آن شک خاکی آن</p>	<p>رایت زارها با اطل همزجا دیدم غمهای آرزای بنهم آوده گاه ما رجت بالغاب عبق گویا آن بخت شده است بغیر و شب</p>
<p>از غایت ترزه و خوبی و دلکشی در برگ گرفته خاک چمنای او و شوی گفستی ز ما غمهای تنی می جمد</p>	<p>پند آتم که جفت حدست در خوشی برگستان گنبد خضر نهاد بر او بادی که آن تنی در صبح و در شوی</p>	<p>در سر کشید شاخ تجربه ای و حلالت گلگدای گونه گونه ز جری و واشی لغتم ز بی هوای حط و مضای غم خبر</p>

که بخار او همه بخورست و نوزاد او بمهر مشک و کا و زخک ناسک مسکن اصلی درین دیار دارد و صفت و صفت
درین برای سازد با خود گفتیم که چون رسیدی بانهار و خدیو و خورق و سدریشین و آرا گم گشته
لَعْدَ سَقَطَتْ عَلَى الْخَيْدِ وَ نَقَطَتْ الدِّمَكَةُ عَلَى الْحَرْبِ نرسیده شدیم که اینهمه انهار و از بازجوی
تفسیر قوت طبیعی است از عالم جسمانی بروحانی باید آمد و قدم از منزل ایستای و شهنوائی بروان نهاد
و از خانه خاک بر حلقه فلکی و از دواغی شیطان بداعیه ملکی باید آمدن که اینهمه رنگ و بوی محبت جو
از بهیمی طبع زاینده از سلیمی عقل که رنگ و بوی فربختان و آرزوی خوشان است مضر صاحب
فرهنگ باید که سوی و رنگ مغرور نشود و بنمایش و آرایش سرور نگردد و باشد تا رجال
این اطلال بر سنگ امتحان بیا زمانیم و بجاس انقاس به یک یا سائیم و روزی چند درین
جنه الماوی مغرور نشوی سازیم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید اگر خالق غالب
و صورت با معنی و ظاهر با باطن متوازی و متساوی افتد خود پای اقرار سفر بخرم اقامت درین
سلام و سلامت بختانیم و اگر این گلها را با خارا و زیشی بود و این سیما را با سبوم اینچ
بود مرکب بنزل دیگر را نیم و نیت تحویل بر خوانیم که عزم جوینده و قدم پوینده بنزل شاد بود

جزو پنجم

و از پیش سواد السواد اگر میباید
 اینم فعل از خبر
 با صلاصلا موقوفه مقامی است که
 چون کس الک در آن مقام است
 فای علیکن گردد و در ادراک ارجاع
 سلب شود و می که علیهم السلام
 بکنند از سبب علی الصلوات

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

و از احسان و این اشعار است
 اشکال و الحاح همه در یک گزیده
 کشتن جهان این غرض و مقصد است
 گفتیم نباید که باین غرض تا این جمل و عرض مجوده شود و پیر این غرض فرسوده و خیال عشق طیان محرمی
 راه منزل میرسد و پیوسته بسیر بالین در می آید عنان اختیار بصورت اب بر می خیزد و بیستی
 دران راه باز می خیزد دست موافقت در گردن مرافت ایشان گردم و روی بصورت اسنان
 نهادیم و چون میر آنولایت رسیدیم از واردان دیگر گونه حکایت شنیدیم
 و من کسب الیکان عن کل حال
 فلاهلک بلقی کشید و ناعیا
 که قصد می نمود بر خط و نسق معثور گذر شده است و ایام نوشته آن بهیم بهیم عمو غرض شده است و بهیم گویا
 بهوم بدل شده و از ربا صین بسایق بنجر خارفت و از ان افواج افواج در سر بخار نیست مشو
 رادر لباس غری و جامه سوگوازی نشاید دید و مرقع و رقع در علقان بمرادی مشاهده توان کرد
 گفتیم بهیم بدگام ناظر بدان ریاض ناصر باز خورد و گوید هم موطن طران
 اتفاق و انظام و انشاق را از هم جدا کرد گفتند ای جوان طراوت
 مدندان و اسب نان این بر این بصر بسیار است و امثال این نیست بر دیشمار مصر
 و ان الله طاهر عشتو
 که قصد می نمود بر خط و نسق معثور گذر شده است و ایام نوشته آن بهیم بهیم عمو غرض شده است و بهیم گویا
 بهوم بدل شده و از ربا صین بسایق بنجر خارفت و از ان افواج افواج در سر بخار نیست مشو
 رادر لباس غری و جامه سوگوازی نشاید دید و مرقع و رقع در علقان بمرادی مشاهده توان کرد
 گفتیم بهیم بدگام ناظر بدان ریاض ناصر باز خورد و گوید هم موطن طران
 اتفاق و انظام و انشاق را از هم جدا کرد گفتند ای جوان طراوت
 مدندان و اسب نان این بر این بصر بسیار است و امثال این نیست بر دیشمار مصر
 و ان الله طاهر عشتو

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰

و من بآتش عشق درین تکل بودم و با خاطر دین تامل که آن آفتاب جمال و با کمال از مشرق وصال مغرب
زوال فرو شد **شعر** جان وی یافت چون قهر و عجز می یافت

گفتم اندرین عشق تکامل و تعاضل شاید و عشق بدل از جری صبا صلی صلی عاقل را جان بدست باید
و مرید را حق در شست گامی چند بر باید داشت و سیلی چند باید گذشت تا نگردد که این اختر را بر ج که است
و این کوهر را در ج که اتم نباید که صبا دی بدین آمو در نگر دیا بازی بدین تهمناز خورد که متاع طلبه خطا در
رسته بازار از خیر دیدار نماند پس در میان آن خوف و رجاء و در آشی آن شدت و رجاء و شوق و حاق حاق
صادق باز نگرست تا بداند که علت این ناک و بوی صیبت و موجب این جت و جوی چه بوده است چون
امارات عشق مستولی دید و علم سلطان مرستیال گفت یا ایها العزیز الکریه امش
روید که کائنات من من التوائب کیدا باز کرد که این آه پر کلب عتو است و مپای که شمس

پرخشم عیور **شعر** در حاد عشق مر داری نه **شعر** ایک شهر گمیان نهداری نه
ای آنکه از آسرای چنین غربتی دور و غلو ای چنین کربتی همانا درین اسم این م افتاد و درین آه کدم
نماده اگر چون جربا زده عاشق آقا لی خود نصیب خود سیالی و اگر دعاوی رعنائی با حیرات توانی
جمع شده است خود قفای آن بخورشی و لیغراق می **شعر** بار بر سودا و طریق موس

گر باد شوی بگرداد در سیرت **شعر** چون فرمان الی دل را انقیاد نمودم و ساعتی بر قدم توقف بودم
و سلطان و می روز بر در ولایت زنگی شب لشکر کشید و سپاه دار نام ازیم و چون سپهر سپهر
خسرو و سیارگان از چشم نظار گیان حجاب شد و عروس غیب چهره مهر در کلی نقاب شد با گشتم و در سیار
در داس در از شب لیدار و دم و تار و روز در الضرب خرسندی نقد عشق و فدا و دم **شعر** با عی

فیت ابواب الصلوات	اجرم کاش که اظهروا حیرت	و عین صیبتا لعینش
پیشانی کردم در در صیبتا کانی	نشانده شدیم که ما محبت بر کار نشوده	سبا میش که رسیدیم از آتش کشته
ولیل قطعناه کلیله ناکه	و چون نکل شب در قسم آمد و با حشر	در منجم و پیر عیون

شب بروی عروس روز محبت بد و صقیل صبح زنگ ظلمت از روی آری نه روز	و چون سح استن شب نره در شید	و جیب و سیال بلور جی بر شید
بزداید با عی	در جرح جرم ماه سر اندر سپهر شید	پیش از صبح صادق بر خاستم

عشق درین تکل بودم و با خاطر دین تامل که آن آفتاب جمال و با کمال از مشرق وصال مغرب
زوال فرو شد **شعر** جان وی یافت چون قهر و عجز می یافت

گفتم اندرین عشق تکامل و تعاضل شاید و عشق بدل از جری صبا صلی صلی عاقل را جان بدست باید
و مرید را حق در شست گامی چند بر باید داشت و سیلی چند باید گذشت تا نگردد که این اختر را بر ج که است
و این کوهر را در ج که اتم نباید که صبا دی بدین آمو در نگر دیا بازی بدین تهمناز خورد که متاع طلبه خطا در
رسته بازار از خیر دیدار نماند پس در میان آن خوف و رجاء و در آشی آن شدت و رجاء و شوق و حاق حاق
صادق باز نگرست تا بداند که علت این ناک و بوی صیبت و موجب این جت و جوی چه بوده است چون
امارات عشق مستولی دید و علم سلطان مرستیال گفت یا ایها العزیز الکریه امش
روید که کائنات من من التوائب کیدا باز کرد که این آه پر کلب عتو است و مپای که شمس

پرخشم عیور **شعر** در حاد عشق مر داری نه **شعر** ایک شهر گمیان نهداری نه
ای آنکه از آسرای چنین غربتی دور و غلو ای چنین کربتی همانا درین اسم این م افتاد و درین آه کدم
نماده اگر چون جربا زده عاشق آقا لی خود نصیب خود سیالی و اگر دعاوی رعنائی با حیرات توانی
جمع شده است خود قفای آن بخورشی و لیغراق می **شعر** بار بر سودا و طریق موس

گر باد شوی بگرداد در سیرت **شعر** چون فرمان الی دل را انقیاد نمودم و ساعتی بر قدم توقف بودم
و سلطان و می روز بر در ولایت زنگی شب لشکر کشید و سپاه دار نام ازیم و چون سپهر سپهر
خسرو و سیارگان از چشم نظار گیان حجاب شد و عروس غیب چهره مهر در کلی نقاب شد با گشتم و در سیار
در داس در از شب لیدار و دم و تار و روز در الضرب خرسندی نقد عشق و فدا و دم **شعر** با عی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و از خردای قلم استغفران
بناشغال است از نو و نه فکله
اعتبار بر صفت خجسته
جلیله جیبی کبک و سوار جلا
نیز از کسب است از خجسته

و اکبر و هاقبل کثیر القری
و چون عاشقان ربوی و دل شدگان و پوی سید و نسیم
و نازل تبرک و مر اهل مبارک بدیده می رفتیم و شنیده را بدیده بخت تبرک و سماع را بهجا
اختیار میکردیم با شهر همدان پای اسرار غربت بیرون کرده و در دم اقامت و سکون
کردیم اما چون آن بلده امن و سلامت دیدیم رای اقامت گردیدیم طایع بدان شهر کشایشی با مطایبه
بفسر آسایشی و عالم هنوز خضرت بر عی است و جهان هنوز نصرت طبعی گفتم روزی چند از نو ایش
چگونه که تم و برین بساط قیل که گفتم و نیز ستوران امیعا د بار نهادن بود و وقت نهار و آب داد و چون
غرم توقف استقامت مصمم گشتیم و رای اقامت محکم غرم طواف و گشت کردیم و روی صبح
و شست آوردیم هر روز با وازه تازه بد و وازه می شستیم و هر روز در حرت و جوی بخله و کوی می بودیم
تا روزی جمعی و بدیم بسیار و خلقی بشمار بر صوب معین مید و میدند و با یکدیگر می گفتند و می شنیدند
و معلوم می شد که در ویدن اسباب چیست و در آن تک و پوی عجب چیست تا پسیر را بگوشت
باز کشیدیم و صورت حال از وی پرسیدیم گفت ایخا بر نامیت که بدست تا غرق شود ایت و امر و
یکبارگی شیدا شده است و علامت عشق بروی پیدا و بعد از آن که بسیار پندش دادند امر و نصرت
بندش نهادند و آنکه چون نگارستان در بجا رسانان شسته است و دست و پا به عل و بند بسته
و بواسطه بند عشق از همه بند ها رسته روی و رای بدان جهت آوردیم و قصد آن بقعه کردیم و چون
بدان بنای حایون و خاک منبر کردیم و بمون رسیدیم و بامی از آستانه در میان نهادیم و دیدیم لطیف
آر است و بر نامی ظریف روی شسته مدوش و خاموش و مفکر و خجسته و سخن نا سخن و منتشیر می دوزد و از
ترغ اصالت مید یزد و دماغ از وی لوسی ایالت میر سید و قدم در خید و اشکال دوست و بای در
سلاسل و عشق است که چون مر و اید بر عارض چون کس را بامی بار بد و چند بیت دل گذار
با و یاز می نرم و سازی گرمی بر و اخت و می گفت

یا علامه الشوق فی آتای غلا	لا کفر خیر فنی لیستی حالی	هذا خلق کفر فی خستاء و جی
ای شکی شوق در بیان شکی من	بر اندازان یکدیگر من اندر خجسته و کرا	این زیاده شامت در شید و جی
و آیتی فی هوا کواکب شوق خا	مبه عالم حدیث ثبت الای بود	اگر پیر امن و صل تم بر بالای بود
و گرشا سینه بند و بوی بای من	سرگردون گروه زبیری بای بود	چنین سو دالی و مخون مدعی ش

و از خردای قلم استغفران
بناشغال است از نو و نه فکله
اعتبار بر صفت خجسته
جلیله جیبی کبک و سوار جلا
نیز از کسب است از خجسته

و از خردای قلم استغفران
بناشغال است از نو و نه فکله
اعتبار بر صفت خجسته
جلیله جیبی کبک و سوار جلا
نیز از کسب است از خجسته
و از خردای قلم استغفران
بناشغال است از نو و نه فکله
اعتبار بر صفت خجسته
جلیله جیبی کبک و سوار جلا
نیز از کسب است از خجسته
و از خردای قلم استغفران
بناشغال است از نو و نه فکله
اعتبار بر صفت خجسته
جلیله جیبی کبک و سوار جلا
نیز از کسب است از خجسته

۱۰۰ قدم دوم از ارم
 ۱۰۱ قدم اول از ارم
 ۱۰۲ قدم اول از ارم
 ۱۰۳ قدم اول از ارم
 ۱۰۴ قدم اول از ارم
 ۱۰۵ قدم اول از ارم
 ۱۰۶ قدم اول از ارم
 ۱۰۷ قدم اول از ارم
 ۱۰۸ قدم اول از ارم
 ۱۰۹ قدم اول از ارم
 ۱۱۰ قدم اول از ارم

و در آن مجید گاه جو مقصودات را ازین برتر بیدار و گاه بولدان و غلمان ترغیب بکنند پس این
 اختیاری است و اتباع را صاحب اعتباری تا در قدم دوم و دم نداشت نباید شد و غشیم هم
 نباید بود که قدم اول این حدیث بر خاک اعتبار است و قدم دوم بر آنش اعتبار از و عافیت باین
 دو آشیانه آشنائی ندارد و عقل و خرد و دین رسته روانی نه بیا ر این بار بر این باید خورد
 و در بر این کار بر این باید کرد و این شب از دامن و لاج تا بکر بیان صح در ارق حرف آن
 مکتوت و عرف آن حیرت بودم و چون نیم صبح صافی بر مرکب طو آنی نشست به جاتم مطلب این
 بیار استم تا کجا دانای با هم که از وی دو عالمی و سید است که از وی شایع بودیم بهرینه از آن مجمع
 طنازان و دیدم برگوشه و کان یکی بر روی جوان بر قدم گوی است و نه باین صبح کشاده گیرش می گرامان
 شاع شریعت ای محققان بلکه طبیعت بر این قوم لوط رفیق و کل سنت انجا رحمت نفس نیست
 و بیداران را از نرس عاقبت بشیاریان آرزو و نسل و حرث بر لبه روث و فرشت فرود آمدن
 محض ضلالت است و این حالت این کثرت من التناجات القدر و المومنین الخ و این کثرت
 من الخیر الغنی و المصراک و البید ابواب نومین ذوات الد و این قلیض التراب
 خبر زمان شریک نازک و آرزو شده و بار این روز عید کجا سید از من صاحب سید استخوان
 جایگاهها از بر رویانی که آفتاب عاشق و مدوش ایشان است و بر ما ندیم گوش ایشان اشعار

همه سیم و برین سواران	پیر و یار و برین گوشتاران	ز بهای سبزه و زلفشان
از کیهنهای شکیب سواران	بگاه عشرت و بوس و تماشا	چو شه و شکو و ماده گواران

شک و آبله ایشان نافه خلق کنند و نیم حیث استین ایشان بر جود و عین بر بدو از غلب محض ایشان
 هزار دل در خضاب خلق و از نرس قنای ایشان هزار جان مغفون شده آبر از در عشق ایشان ز بار
 بر بیان سبزه و اخبار در همه ایشان همارگ سه فتنه ماروت ماروت کی از تانهای ایشان

۱۰۰ قدم دوم از ارم
 ۱۰۱ قدم اول از ارم
 ۱۰۲ قدم اول از ارم
 ۱۰۳ قدم اول از ارم
 ۱۰۴ قدم اول از ارم
 ۱۰۵ قدم اول از ارم
 ۱۰۶ قدم اول از ارم
 ۱۰۷ قدم اول از ارم
 ۱۰۸ قدم اول از ارم
 ۱۰۹ قدم اول از ارم
 ۱۱۰ قدم اول از ارم

۱۰۰ قدم دوم از ارم
 ۱۰۱ قدم اول از ارم
 ۱۰۲ قدم اول از ارم
 ۱۰۳ قدم اول از ارم
 ۱۰۴ قدم اول از ارم
 ۱۰۵ قدم اول از ارم
 ۱۰۶ قدم اول از ارم
 ۱۰۷ قدم اول از ارم
 ۱۰۸ قدم اول از ارم
 ۱۰۹ قدم اول از ارم
 ۱۱۰ قدم اول از ارم

۹۳
بجاء خود او و او را شایسته است
بسیاری از شخصیت ها

دولت علیہ السلام
نائبہ بنو حسن بن علی علیہ السلام
نائبہ بنو حسن بن علی علیہ السلام

11-11-11

100

۱۰۰



10

در حادثه نواور و سلطان و جلالت کی از اقسامه ایشان ناقصاتی که کمالان و مستبشیان

اند و نصیحتانی که اقویا و کند ایشان اند شمع

مہربانی آہو ان آہو چشم
زلف و خاں شاہی شکرت کر
ساعدا ساق شاہی سیم جو سیم

بزرگان اخوت در شجره شمس شاکوف در شجره

اعراض است بر وی جای غرض است و غرض است چون بخار این حدیث بمقتضای ماغ ترقی کریم علم بر

اختیار ملت شاه بازی تو فی کرد قسم بر قضای این مقال
شیراز

گذاشت این گفت دست باز دهنی پس چون سخن پیر یاران رسید و نوبت سخن جوان رسید پیران

برخاست و دیباچه سخن بسیار است و همیشه عبارت اینها و

حسن تربیت و بلدت و قوت می پیر چها مید و حمان یکیده این پنج نیز یکیدن میانی است

و این شرب بین سالی نه وین کاس است بهایر

۱- هر که در این کتاب
 و هر که در این کتاب
 ای که در این کتاب
 و هر که در این کتاب

مَلَاكَهٖ اِلَّا نُوًى وَصِدْقُهُ

شیطان خرمشمار، هستان مشاوه، شوان، کوه خندان، خسترا، و قلم و مرمر، افرات

العقل نماید که در آن و ربها از آفات و آن بید از من

و همچنین عذار ایشان را بخارها و دیر است و شراب وصل ایشان را بخارها و غشفتن

عالم سر از گریبان چشم فشان ایشان برگزیده و همه زخمهای

آخر اول ابرار رسد اول فتنه که ملک شست بهشت از آدم و در سر این شست بند میرتو بود که

بریدید و دام غریب و عاقبت و کفر یا نشیند اول شکل و روع

فان قيل فروغ فطرتي كه نفسه قبل از تجليه و دوا و كه اصل سال و خلوصه بنماجات مبركه

از ما خلق دل و جان خلق را صید میکرد و بهافت و ریختن
 مارهای گوناگون^{۱۲}

در وقت و برای فوت افتاد و قصه پیرنگانی سر و فکر این سال است از این حمایت اولان

رای برهان زین بودی بر پایشان مست یوسفی

١٥١

1000

۱۶۷

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰ خلیفہ کا نام
 ۱۰۱ خلیفہ کا نام
 ۱۰۲ خلیفہ کا نام
 ۱۰۳ خلیفہ کا نام
 ۱۰۴ خلیفہ کا نام
 ۱۰۵ خلیفہ کا نام
 ۱۰۶ خلیفہ کا نام
 ۱۰۷ خلیفہ کا نام
 ۱۰۸ خلیفہ کا نام
 ۱۰۹ خلیفہ کا نام
 ۱۱۰ خلیفہ کا نام

۹۰
۱۰۰
۱۱۰
۱۲۰
۱۳۰
۱۴۰
۱۵۰
۱۶۰
۱۷۰
۱۸۰
۱۹۰
۲۰۰
۲۱۰
۲۲۰
۲۳۰
۲۴۰
۲۵۰
۲۶۰
۲۷۰
۲۸۰
۲۹۰
۳۰۰
۳۱۰
۳۲۰
۳۳۰
۳۴۰
۳۵۰
۳۶۰
۳۷۰
۳۸۰
۳۹۰
۴۰۰
۴۱۰
۴۲۰
۴۳۰
۴۴۰
۴۵۰
۴۶۰
۴۷۰
۴۸۰
۴۹۰
۵۰۰
۵۱۰
۵۲۰
۵۳۰
۵۴۰
۵۵۰
۵۶۰
۵۷۰
۵۸۰
۵۹۰
۶۰۰
۶۱۰
۶۲۰
۶۳۰
۶۴۰
۶۵۰
۶۶۰
۶۷۰
۶۸۰
۶۹۰
۷۰۰
۷۱۰
۷۲۰
۷۳۰
۷۴۰
۷۵۰
۷۶۰
۷۷۰
۷۸۰
۷۹۰
۸۰۰
۸۱۰
۸۲۰
۸۳۰
۸۴۰
۸۵۰
۸۶۰
۸۷۰
۸۸۰
۸۹۰
۹۰۰
۹۱۰
۹۲۰
۹۳۰
۹۴۰
۹۵۰
۹۶۰
۹۷۰
۹۸۰
۹۹۰
۱۰۰۰

کرد و کل رسا ز چاکر در در جهان | با سر دو آماج که در فلک عدل است | هر دو در راجه داد و دهان رسا در زبان

المقامة الثامنة عشر في المناظرة بين النور

حکایت کرد مراد وقتی که محرم را حجاب بود و مردم هر چه را احتیاج داشتند در او ائمه شهاب که رنگ موی عالمیان
پیر غراب بود و بیاض عذار در جانش اعتبار بوقتی که خوشنود کوکی قصد دگرگوشت داشت و حاضرین
مصلحت جانتهنگ که از نه عذار سوز فقره می نمود و رنگ حساس سینه زنده می مشک با کافور و سیخا

و سوسین و سمن و کزک	رئیس	الاستقیل ایام التصابی
و ایام الحاحه و کشک	و عهد صبی عاصه	مطره باججه الغراب
و برای و برای غریانی و در و در	و برای مانکه بودید نهایی خاکی	آراسته شده پیر برای زانغ

در علم ای این عبارت دو پنداری این عبارت خواستم که سفری کنم و در عالم اطراف نظری کنم و در بساط
 ماسون گیتی بپریم و سرشماره و ضمیمه از جویم و بر سر سینه وانی بنکادری بپریم و در بساط بنو طایان ماسون
 کاسم کجام بگردم و در حال عالم علم و حکما هم نام بنام بشم هم در آستانه نگریان بر دارم و از آستانه
 لیسان اشترار و یقین ز تخمین بدانم که علم کونست و معیت و مزاج خاک نیز تربت چکه برگرد
 خرگاه طواف کردن و بر سر پوشیدگان که مصاف کردن کارنگان و لوگان است و کار و زان

و نامرد آن خسرو	مرد را بر باد باید بود	گرم روستا را بر باد باید بود
بزرگ بسعنی ببال مبال	خسرو و کعباد باید بود	چو کل و لاله در میان نه خار
ستقیم نه از باید بود	باجرینج خنیک باید از نیت	وز غم و دیریشا باید بود
دانشناسانی ولی عهد و	ناقد و اوستا و باید بود	مرد تا با حوادث و غم و غم و غم

قدردانم نشود و تا آنکه ایشان در بر تنگنای عاقلان در صد تنواز و

علی قدر سعی و کوشش
 خدیو طالب احمد سیفایا
 یک مرفیق راگاه کردم روی

باید مرا قلاده وارایش	هم قدح سرور زلف پیراسته
براه آوردم و اینی زربان سر زدم و اینست نیکو میخواندم زربانی	با خود گفتم کرگل و آسایش
کین چهره و طوقی نیست بی پریش	

مخزن دارالعلوم والادب

[illegible]

ج ۱۲

[illegible]

گل این نوهار خار دل است	آب رخ آبدار دل است	ناز او سیر نیاز دل است
خمر او سیر بخار دل است	بس چون شکایت پیر بنیای کشید و این فقریغ بیای سید جاب	

صیبری بنیدیکیه بختا دوستی جذرقی بوسی داد پس گفت ای پرخوش حکایت وای مرد صاحب حکایت
 مافورین شهر می مرا با تو نان و تمیان در میان است و حکم تو برسد و زبان من روان و خانه من
 آن تو را در فرمان تو تسلط حکایت بنور دو ازین حکایت بگذر

<p>الضَبُّ قَدْ لَعَنَ فِي الْحَرْبِ لَمَّا وَرَقَمَ الْأَقْرَى الْعِمْرَ عَشْرًا</p>	<p>و در حرمان عواصن یار جانی و بر قلم آفری ایام عیش را</p>
---	--

و در نهایت حیدر بیدار گشتی است و وقت بود که از آفتاب و ششانیاید و از شکتاب تو بانی نر از انبار ادا
بود که در شانده جمبور بود و در میان جمبور و در فانی شکور بود و اگر چه حول و الکس محمول چون حرات
این داغ بد باغ سر سید این مکتب خوش و از این حدیث در گذشت و با غنای او سحر پیش آمد و گفت

اسی جوان جو باد کوئی طرف سے نہ آئے ہو
 خرمندہ ان اعتبار سے از روئے کمال
 آکا صیغہ ہندی الحکایہ
 آکاہ ماثر ہر مہر کی و گذار این مکتا

التشجاعت جی افروز و شجاعت بنود مرچند افروز باشند که در آتش جی ساید خدای این کعبه خواهد این

[Faint musical notation]

ج

[illegible][illegible][illegible]

علی درویشی آواز دهم سالان
 زنده ستاد آواز آسمان آید
 زمین یعنی آواز دهم سالان
 علی درویشی آواز دهم سالان
 زنده ستاد آواز آسمان آید
 زمین یعنی آواز دهم سالان
 علی درویشی آواز دهم سالان
 زنده ستاد آواز آسمان آید
 زمین یعنی آواز دهم سالان

الحمد لله رب العالمین
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

شد ری خواجه سال شصت که در بام افشاستی اگر توانی بجوی نامایی و اگر نیایی بجوی باز نیایی
 سفت کل زمین این چیز منقش و مکتوب با چندین مجاب قدرت و عوایب قدرت از کاف های
 نهشته اند ولی احکامی بر جای نمانده است قوله تعالی ان فی خلق السموات و الارض لآیه لای بر دار و فردا
 گوشت هوش من و از صغیر این علم و در تداوم و شمع معرفت و ولایت بر منبر و نظم تا حکیم
 نام مقبول طیب مقبول نیستی که طیب مقبول نام مقبول بود و

ان اهلانی فی الجحیم و سیرنا ای دوستان من روید و شهرت بر کنید فانحیبه الله لای کذب پس عجاایب نیاز دیکر بسیار اند و شرف من با خدا حاصل شد هم بسیار و شرف زیاد و عبادت و شرف	فاغظوا القلوبی سمعتم و اغیروا پس سیدای من دل من را غایت نعم سکت فی کلمه لای سکت پس با خاموشی بسیار اند دل من	و انما انما فی الجحیم و سیرنا در زمین و شهرت و در راه یکاد من لای سکت و سیرنا و شرف از حرص حرص کننده برود
--	---	--

و سوا لک یوم باق و حیر در برت نزدیک نام و حق و زمانا ای طیبی بتو بر آمده مثال میکشائی ز دست و قیال مرد بیمار از تو صحت بجوی خود بیماری در از چو نال	فانحیبه الله لای سکت پس سکتیم از آن کس که نماند و در بر تو پوشیده جمله احوال نه تبری ز کردگار و رسول اینست دانی از روی حال هست از جمله عجاایب و هر
--	---

پس گفت ای شیخ تو ندانستی که در آن اعظم و عوده حکم و شرف ابراهیم
 بمقدور است در باب طب خوف خوم شمس لای بدیده علوم است که او در بزرگ سافتن و عجاایب و شرف
 در شرف و کیم تربیت و تربیت تدبیر و تقدیر از زمان مکان و شرفی نیست زمان عجاایب است اند و افلاک بر کردار
 خاک و فلک مختلف لاد و است گاه فتح طوبی و گاه مشهور است گاه محطی سعادت گاه ملزم است
 و ندانستی که جمله اجساد و مکانی و قالب جسمانی منسوب است بدین و از ده بر چه و منطقه
 افلاک مشهور و معروف است و اسامی ایشان مذکور و سطر و سطر که تبارک الذی جعل فی السموات و الارض
 و هر علت که در سر و دماغ افتد بوقت محل مجامعت آن با یکدیگر و عمل اقوتی بود که سر آدمی محل
 و هر چه در گردن افتد باید که نور قوی حال بود که گردن بی مستطاب است بر چه و گفتند

و در این کتاب است

الحمد لله رب العالمین
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

و السلام علی من اتبع الهدی
 و السلام علی من اتبع الهدی
 و السلام علی من اتبع الهدی
 و السلام علی من اتبع الهدی
 و السلام علی من اتبع الهدی
 و السلام علی من اتبع الهدی

الحمد لله رب العالمین
 و الصلاه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام
 و علی جمیع اهل بیت علیهم السلام

این از قالب منشور بقالب منظوم آرم و شرط دقیق و تطبیق نگاریدارم و هم در حسن شدت این فصل
 این اصل بسط حال بطریق ارجحال بسازم و پردازم چون این دعوی کشوده و این صورت نموده اند
 خصوصاً گوش و همه دعویها و سوش گشت گفتند اجماعی آن عرض نقاب از روی منی بردار که صوت شکلی
 در افاست مینه و برمان درست نیاید جوان این پتیار مدینه گفت و این در در حال سفت و فرد
 و چون کاکت برد لیگشتنا

جملات فی الشفاء معلومه

 همه بگفتند خسته و علیک السلام
 بایزیه اناری سربای شست

در وقت است و اینها را

 بسیار است و در وقت
 از همه یک نیمه دعوی سرون آمدی که طالع سعادی حروف درین صراع روح کردی و زیادت از آن رسیده که
 و منشور بود در منظوم هیچ کردی اما الفاظ دوم که تجدید خبره بر تو باقت بهر جام حریف افکند دست سنا
 فی نقطه تعاسل تعاسل تعاسل

قد هم منکاشطه فاذن

 جملات فی الاکاءه صند و بده
 ای روشنی در کاغذ

بر نشاء صدق و هم خوشیدن پس در گشت

 بسته شد در ظرف می که نوشید شده و در

نقشه شمس از یاران و همکاران برآمد و زبان هر یک به ستغاره و اعتذار در آمد جوان فسر فضل
 نهاد و منبر دعوی بر نهاده و گفت این خود در الفاظ تازی و لغت حجازی سهلس آسان است
 و این رابده گویند محبت و برمان که شجره تازی ذات اعضان است و عالم عسیت فرانجه بران
 اگر کسی بر شما اقتراح کند که این حسن تریب بدرین یک نظم باری آید و صورت و حسن تریب
 بدارید حکم درین صیت و کشانیده این فعل گشت همه گفتند این اقتراح در دمان زبان گنج بود در
 تیان و بیان بایزیه اگر این کیده با سر است در دست نشاء اگر این صید را آشیانه است در شست
 جوان ساعی عیان خاطر سخن را بختنا و جاسوس ضمیر را بر ناموس تفکر گشت هم بر وزن اول این نظم
 در زبان آورد و گفت قطع

نترانج رود اندرین موسم

 باحر لیمان در شراب و کباب
 زانکه از فرط قوت سرما

خامد و جاد است آتش و آب

 و چون این در کعبه است بدین تریب
 بلاغت بشنیدند از بالای مقدم به شیب علم اندوخته احترام و تظیم فرودند و ناله و محفلات از روی شنیدند و شکلات
 از روی سید نهادیم در لغت سر و صفت برستان قطعه علی حسن باغری صاحب کلید و نه رسیده و آن قطعه مشهور
 و در زبان نهادند و در بر تریب سخن است بلکه بقدرت فکر بوی توان **غزل**
 لکس الشفاء من الحلیه

ولکین برد الزمان برود

 که در وقت خسته و طفا الشفاء
 آیمیت سر ازین تار یا نه زنده

و آب است برین سخن سر زنده سر شد

 با سلمات که بگفتند از آشنای

نقشه شمس از یاران و همکاران برآمد و زبان هر یک به ستغاره و اعتذار در آمد جوان فسر فضل
 نهاد و منبر دعوی بر نهاده و گفت این خود در الفاظ تازی و لغت حجازی سهلس آسان است
 و این رابده گویند محبت و برمان که شجره تازی ذات اعضان است و عالم عسیت فرانجه بران
 اگر کسی بر شما اقتراح کند که این حسن تریب بدرین یک نظم باری آید و صورت و حسن تریب
 بدارید حکم درین صیت و کشانیده این فعل گشت همه گفتند این اقتراح در دمان زبان گنج بود در
 تیان و بیان بایزیه اگر این کیده با سر است در دست نشاء اگر این صید را آشیانه است در شست
 جوان ساعی عیان خاطر سخن را بختنا و جاسوس ضمیر را بر ناموس تفکر گشت هم بر وزن اول این نظم
 در زبان آورد و گفت قطع
 زانکه از فرط قوت سرما
 بلاغت بشنیدند از بالای مقدم به شیب علم اندوخته احترام و تظیم فرودند و ناله و محفلات از روی شنیدند و شکلات
 از روی سید نهادیم در لغت سر و صفت برستان قطعه علی حسن باغری صاحب کلید و نه رسیده و آن قطعه مشهور
 و در زبان نهادند و در بر تریب سخن است بلکه بقدرت فکر بوی توان
 لکس الشفاء من الحلیه
 آیمیت سر ازین تار یا نه زنده
 و آب است برین سخن سر زنده سر شد
 با سلمات که بگفتند از آشنای

نقشه شمس از یاران و همکاران برآمد و زبان هر یک به ستغاره و اعتذار در آمد جوان فسر فضل
 نهاد و منبر دعوی بر نهاده و گفت این خود در الفاظ تازی و لغت حجازی سهلس آسان است
 و این رابده گویند محبت و برمان که شجره تازی ذات اعضان است و عالم عسیت فرانجه بران
 اگر کسی بر شما اقتراح کند که این حسن تریب بدرین یک نظم باری آید و صورت و حسن تریب
 بدارید حکم درین صیت و کشانیده این فعل گشت همه گفتند این اقتراح در دمان زبان گنج بود در
 تیان و بیان بایزیه اگر این کیده با سر است در دست نشاء اگر این صید را آشیانه است در شست
 جوان ساعی عیان خاطر سخن را بختنا و جاسوس ضمیر را بر ناموس تفکر گشت هم بر وزن اول این نظم
 در زبان آورد و گفت قطع
 زانکه از فرط قوت سرما
 بلاغت بشنیدند از بالای مقدم به شیب علم اندوخته احترام و تظیم فرودند و ناله و محفلات از روی شنیدند و شکلات
 از روی سید نهادیم در لغت سر و صفت برستان قطعه علی حسن باغری صاحب کلید و نه رسیده و آن قطعه مشهور
 و در زبان نهادند و در بر تریب سخن است بلکه بقدرت فکر بوی توان
 لکس الشفاء من الحلیه
 آیمیت سر ازین تار یا نه زنده
 و آب است برین سخن سر زنده سر شد
 با سلمات که بگفتند از آشنای

سست نذر از دلیلیهای آنرا بگویم

[illegible]

فَسَا

[illegible]

لَيْدُ هَبْ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ النَّبِيِّ بِطَرِكِكُمْ تَطْهِيرًا وَالَّذِينَ مَعَهُ اسْتَدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَةً
 بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ فَرَزْنِ شَرْهَ فَعْتِ كَيْفَ نَكْرُودُ از طَلَبِ بُولِ وَرِوَرِ كَرْبِ خَاطِرِ سَعَادِ عَلَامِ
 اِمَّا بَعْدُ نَشَارَانِ جَادُ وَهِيَانِ وَنَكْهَ سَخَانِ سَحَرِ زَبَانِ وَشَانِ قَانِ مَنَشَاتِ كَلْبِ شَوْتِ قَانِ
 دَنَسَانِ مَنَامِ لَبِشِ رَا بَشَارَتِ بَاوَكِ دَرِ اَحْيَانِ فَرَحِ تَوَانِ نَشَالِهَ دَلِيزِ بِمَقَالِهَ عَدِيمِ
 هَمْدِ طَرِ بِدَلِ مَقَامَاتِ حَسِيرِ نَا زِي لَسَانِ بِنِي **مَقَامَاتِ حَسِيرِ**
 فَارِسِي زَبَانِ مَخْلُوطِ بَعَارَاتِ وَشَاعَرِ كِتَابِ بِلِي دِلِ فَرَنِ وَبِشَلِ مَقَامَاتِ چَارِ مَقَامَاتِ
 حِكَايَاتِ لُطْفِ اَكْثَرِ بَقَرَاتِ مَقْفِي وَنَسَانِ اَمِنْ كَمْ هَرِكِ رَا از مَجْمُوعِ مَحْكَمَتِ مَوْعِلَتِ بَانِ
 سَجَاسَتِ وَنَشَايِ مَقِيدِ مَنَشِيَانِ كَا لِفَرَنِ وَطَالِبَانِ كَحَاتِ نُو كَمِنْ كُوْنِدِ زِي بَاسَتِ از
 نَسَاجِ اَمْكَارِ فَاضِلِ اَدَبِ كَا لِي رِبِ مَاهِرِ سَانِ نَوْسِ وَجَازِي مَعَا صِرِلِ بَاقِ حَضَرِ
 صَلَاحِ الدِّينِ شَيْخِ شِيْرَازِي مُوَجِدِ طَرِخِ شَرْعَارِي مَخْتَرِ طَرِيقِ مَنَاتِ نَكَارِي وَاقْفِ قَالِ
 عَيْتِ وَجِدِ قَاضِي **ابو بكر محمد صاحب مقامات عاليه** خداوند درجات سَازِ
 اَعْلَى اللَّهِ دَرَجَاتِهِ فِي عِلْمِهِ عِلْمِ بَيْنِ وَبَقَعَتِهِ فِي زَهْرَةِ الشَّهَادَةِ وَالصَّالِحِينَ حَسْبِي وَجْهِي
 مَوْضِعِ مَطَالِبِ مَزِلِ خَوَاشِي كَاشِفِ مَآرِبِ بِرَجَبِ اَشَارَتِ بَشَارَتِ شَرْهَ شَيْخِ هَمْتِ
 وَدَوَاكِي مَنَكِ بَايِ زِي رِي كِي وَفَزَاكِي سَجَرِ خَارِجِ وَفُضِّلِ دِرَايِ مَوَاجِ عِلْمِ عَقِلِ مَوْرِدِ
 غَايَاتِ اَزِ دَسْجَانِ جَنَابِ **عبد الرحمن خان** سَلَّمَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةُ حَسْبِي مُحَمَّدٌ وَخَانِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْفَقْرَانِ وَطَبْعِ اَيْنِ اَزْدَلِ اَخْلَاقِ بِلِ اَشْيِ فِي اَحْقِيقَةِ خَاكَايِ حَاجِيَانِ
 شَعْرِ اَحْرَامِ تَرَابِ اَقْدَامِ زَارَانِ رَوْضَةِ مَنُورَةِ حَضَرِ خَيْرِ اَلَانَامِ عَلَيْهِ اَلْفُ اَلْفِ حَقِيقَةِ
 وَتَسْلَامِ مَوْقِعِ الطَّافِ حَضَرِ مَهْمَدِ بَحْكَارِهِ **ولي محمد غفر الله له ووالديه** وَاحْسِنُوا
 إِلَيْهِمَا وَالْيَتِيمَ مَرْغُوبِ حَسَنِ اسْلُوبِ وَشَهْرِ مَحْتَرَمِ مَحْتَرَمِ سَالِ كَهْزَارِ وَوَصْدِ نَعْمَتِ نِي اَزْجَرِ
 رَسُولِ اَكْرَمِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَطْبُوعِ طَبَاعِ كَشْتِ اَحْمَدِ سَدِ كَنْقَشِ مَرَادِ خَاطِرِ حَوَاهِ صَدُورِ
 بَسْتِ تَوَصُّوِيَرِ تَصْصِيحِ الْفَاطِ وَتَوْضِيحِ مَعَالِي بَعْرِقِ رِيزِي بِيَارِ بَرَكَتِي شَشْتِ اَكْنُونِ زِيَادِ
 كُمِي نَقَاطِ وَتَبْدِيلِ صَوْتِ حَرَنِي بَحْرِي اَزْ لَوَازِمِ مَنَاعَتِ چَا پَهْ اَمْكَارِ بَدِ وَصَحِّ مَهْتَمِ مَسْعُودِ
 پَسَنْدِ شَهْ بِدَعَايِ خَيْرِ عَوَاقِبِ هُوَرِيَا دَوَازِنِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحفاً متعلقات	صفح	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۸	اصولی	اصول	کصد علی کصد علی	۳۳	۴	اصولی	اصول
۲۲	۲۲	بر	بر	کصد علی کصد علی	۳۳	۴	اصولی	اصول
۳۳	۳۳	بیاریه	بیاریه	اصولی	۳۳	۴	اصولی	اصول
۱۴	۱۴	الکدج	الکدج	بنهار	۳۴	۱	بنهار	بنهار
۴	۴	بودی	بودی	خیابای	۳۸	۱۸	خیابای	خیابای
۸	۸	سمعه	سمعه	روی نو	۴۰	۲۰	روی نو	روی نو
۹	۹	الصکید	الصکید	براسوم	۴۱	۱۵	براسوم	براسوم
۱۲	۸	بس	مرد	افنده	۴۲	۲	افنده	افنده
۱۴	۴	اودناع	اودناع	نضج	۴۳	۴	نضج	نضج
۹	۹	النون	فاسه النون	اشققت	۴۴	۱۲	اشققت	اشققت
۱۴	۱۴	اقدام	اقدام	تاسی	۴۵	۲۱	تاسی	تاسی
۱۵	۵	نیر	نیر	مراری	۴۹	۵	مراری	مراری
۱۶	۱	الضرب	الضرب	اسایش	۵۲	۲۱	اسایش	اسایش
۱۷	۱۷	النجیع	النجیع	تریب	۵۳	۶	تریب	تریب
۱۹	۱۹	برقش	برقش	نون	۵۴	۱۲	نون	نون
۲۳	۳	مواقف	مواقف	تقب	۵۵	۴	تقب	تقب
۴	۴	ردواع	ردواع	قدی	۵۶	۶	قدی	قدی
۲۴	۲	وصل	وصل	قدای	۵۷	۲۱	قدای	قدای
۳	۳	رطب	رطب	کدای	۵۸	۴	کدای	کدای
۲۵	۱۱	وثار	وثار	عزاسی	۵۹	۵	عزاسی	عزاسی
۲۸	۸	اسل	اسل	لکا	۶۰	۸	لکا	لکا
۲۹	۱۴	شعر	شعر	خاربت	۶۱	۱۲	خاربت	خاربت
۳۰	۲۰	درج	درج	متبني	۶۲	۲۰	متبني	متبني
۳۱	۱۴	لینمان	لینمان	دلیل	۶۳	۱۴	دلیل	دلیل
۳۲	۲۱	جفتیه	جفتیه	تشیع	۶۴	۴	تشیع	تشیع
۳۳	۱۸	خضری	خضری	تشیع	۶۵	۴	تشیع	تشیع
۳۴	۳	یونان	یونان	افلاس	۶۶	۴	افلاس	افلاس
۳۵	۲۰	شعر	شعر	مدای	۶۷	۲۳	مدای	مدای
۳۶	۳	کفیه	کفیه	مکلات	۶۸	۹	مکلات	مکلات

CALL No. { ۸۹۱۳۵۲۲۲ } ACC. NO. ۱۳۴۵۹
AUTHOR حمید الویکر
TITLE مقامات حمیدی

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

LIBRARY No. 1915212 ABC No. 13259
 AUTHOR مقامات و کتب
 TITLE مقامات و کتب

--	--	--	--

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY **ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due

